



نظام زبان و زبان شناسی

فارسی باقری

نمایشنامه متنی سخن بنیاد است چندان که از آغاز نیز بر پایه شعر بوده است و ارزشش بر اساس موازین شعری- سخن- سنجیده می‌شد. به مرور زمان با اهمیت روزافزون روابط اجتماعی و دور شدن وقایع نمایش از موضوعات اساطیری و منظوم و روی آوردنش به زندگی مردمان عادی از شکل شعرگونه به معنای متداولش فاصله گرفت. کم‌کم با حفظ جوهر خود به نثر گرایش پیدا کرد. نثری که روز به روز به محاورات زمان ما بیشتر شباهت می‌یابد. از سوی دیگر نمایشنامه به نوعی، تمثیلی از نهادی اجتماعی است چرا که در اجتماعی به گفتگو می‌نشیند و این میسر نمی‌شود مگر از راه زبان. از این رو، فرآیند زبان به طور عام (و در نمایشنامه که هستی‌اش بدان گره خورده است) دارای مکانیسمی خاص است که سبب می‌شود نوعی از نگرش به جهان را باز تولید کند. چرا که به قول هایدگر ما در زبان زندگی می‌کنیم.

در روند این مقابله مکانیسم و ارتباط زبان را با جهان بررسی خواهیم کرد. تا در مقاله‌ای دیگر بتوانیم بیشتر به جنبه‌ی دراماتیک آن نزدیک شویم. زیرا نمایشنامه بدون زبان هرگز قابل تصور نخواهد بود و این زبان نیز (در نمایشنامه و اثر هنری دیگر) خصائلی را داراست که باید بدان پرداخت که صد البته آن را به فرصتی دیگر وا می‌نهمیم. پس رویکرد حاضر از دیدگاه زبان‌شناسی خواهد بود که پدیده زبان را بر می‌رسد:

○ موضوع علوم تجربی، پدیده‌های انسانی و اجتماعی است. زبان‌شناسی بررسی علمی زبان است. اگر بپذیریم که انسان حیوان ناطقی است، این خصوصیت فصل‌میز او از سایر جانداران است.

این صفت متمیز- گویی- رشته‌های متعددی از علوم بشری را در بر می‌گیرد. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه، منطق و...

پس زبان‌شناسی بررسی علمی زبان است و دارای نظام پیچیده‌ای است. نظامی از رمزها که بر اشیاء، صفات، افعال و روابط دلالت می‌کند.

زبان در تمام ساحت‌های زندگی آدمی رخنه کرده است. چنانکه همواره سازمان دهنده‌ی روابط آدمیان بوده است. زبان‌شناسی می‌تواند به بررسی تاریخ تحول زبان‌ها و ارتباط آنها بپردازد. چنین روشی را روش در زمانی (تاریخی) می‌نامند. چنین عملکردی به شناخت تاریخی زبان منجر می‌گردد. اما زبان‌شناسی به مفهوم امروزی کلمه، به حق راهی بازگونی می‌پیماید. با چنین زمینه کار خود و هدف‌های خود را مشخص تر کرده است. پس یافته‌های نرهای و جزئی خود را گرد می‌آورد و از آنها نتیجه می‌گیرد. از این رو تعریف‌هایش به مفهوم دقیق علم نزدیک تر است:

چرا که زبان را برای توضیح زبان بررسی می‌کند. پس آنچه در کانون توجه زبان‌شناسی امروز قرار می‌گیرد، زبان و کارکرد زبان و نظام آن است. چنین بررسی را روش هم‌زمانی می‌نامند. چنین جزئی‌نگری در حیطه فیزیک و فلسفه مدرن نیز رخنه کرده است، گرچه آن جهان کلی که فلسفه قدیم به وصفش می‌پرداخت مورد شک قرار گرفته است. به اعتقاد سوسور، آنچه در زبان‌شناسی قابل پژوهش است، بررسی روابط موجود میان نظام زبان است؛ بدون در نظر گرفتن تاریخ تغییرات زبانی در زمان.

چرا زبان به کار می‌پریم؟

انسان به هیأت اجتماعی زندگی می‌کند. هیچ‌گاه نمی‌توان در تاریخ، بشر را در تفرد و انزوا متصور شد. حتی رابینسون کروزوئه نیز در آن جزیره‌ی دور افتاده، نظام خاصی از زبان را به کار می‌برد. در حقیقت از زمان نشو و نمای اولیه جوامع بشری مهم‌ترین پدیده زندگی اجتماعی بشر ایجاد رابطه یادگیری، رابطه با اشیاء، با جهان اطراف خود و حتی آسمان بوده است. انسان برای برقراری چنین ارتباطی نیازمند واسطه‌ای بوده و زبان مهم‌ترین و نه تنهاترین وسیله ارتباط بشر بوده است. زبان در مناسبات میان انسان و جهان واسطه‌ای محترم و حاضر است.

وجودی مقدر، که مناسبات میان آنها را تعیین می‌کند. انسان‌ها در این مناسبات متقابل تدابیر بی‌شماری را به کار می‌برند تا بتوانند نیت و مقصود خود را به دیگران بفهمانند یا قادر باشند مقصود دیگران را دریابند (چنان‌که در هر نمایشنامه، این روند به شکل مکانیسمی در ساختمان اثر عمل می‌کند). اشاره‌های سر و دست و آبرو و چشم، حرکت بدن، علائم گرافیکی، راهنمایی و رانندگی و همه‌ی قراردادهایی که اجتماع بر آن توافق کرده‌اند از جمله‌ی این وسایل ارتباطی‌اند. پس زندگی انسان بر ارتباط می‌چرخد. حتی اگر در آفرینش هنر (و هر اثر هنری) زبان حال فردیت و تنهایی بشر باشد، هنرمند از آن دم که محصول کار خود

را در معرض دید و داوری دیگران قرار می‌دهد عملی در زمینه ارتباط انجام می‌دهد. بنابراین هدف از کاربرد زبان ایجاد ارتباط است. چرا که انسان تنهاست.

مناسبت میان زبان و اجتماع برداشت ما از آنچه به قلمرو واقعیت تعلق دارد در زبان مورد استفاده مان نهفته است. مفهوم‌هایی که برای خودت خسته‌ایم، تجربه‌ی ما از جهان خارج را آرایه می‌دهد. جهان برای ما همان چیزی است که از راه آن مفهوم‌ها شناخته‌ایم.

زبان و جامعه دو پدیده جدایی‌ناپذیرند. انسان سخن می‌گوید چون در جامعه زندگی می‌کند و در جامعه زندگی می‌کند چرا که سخن می‌گوید.

زبان برای او واسطه‌ای است که به دیگران دست می‌یابد و وسیله رساندن پیام به دیگری و گرفتن پیام از اوست. زبان ناشی از زندگی اجتماعی و ثمره‌ی زندگی اجتماعی انسان است. پس در درجه نخست ابزار ارتباط میان افراد بشر است. پس می‌توان پذیرفت که زبان مهم‌ترین نهاد اجتماعی است. این نهاد وظیفه‌ای بر دوش خود دارد که در همه جایکسان است: ارتباط. اما نحوه‌ی عمل آن در هر اجتماعی متفاوت است. زبان بر منزه‌ی نهادهای اجتماعی از وسایلی برای این ارتباط بهره می‌برد که آن را نشانه می‌نامند.

نشانه:

نشانه چیزی است که می‌تواند به جای چیزی دیگری بیاید و به معنایی دلالت کند، زیرا بر حسب قراردادی اجتماعی که از پیش پذیرفته‌ایم چنین عملی انجام می‌گیرد. واژه‌ی نرگس چه ارتباطی با گل نرگس دارد؟ تنها به وسیله قراردادی که از پیش بر سر آن توافق کرده‌ایم، چنین نسبتی برقرار می‌شود.

امیرتوگومی گوید: نشانه تمامی آن چیزهایی است که بر پایه قراردادی اجتماعی و از پیش نهاده چیزی را به چیزی دیگر معرفی می‌کند.



اگر ما بر سر چهارراهی این نشانه را دریا بیم (R) در می‌یابیم که مقصود از این است که در این جا پارک نکنید. اما این معنا چگونه متبادر می‌شود؟ از خود نشانه هرگز چنین چیزی استنباط نمی‌شود. بلکه فقط توافق قبلی ما را به چنین معنایی می‌رساند. پس رابطه میان نشانه و معنای آن بر حسب وضع قرارداد است. ولی همیشه چنین هم نیست. کسی که خواندن و نوشتن نداند از دیدن تصویر مار به مفهوم آن راه می‌برد. از راه دیدن کلمه مکتوب آن هرگز.

اما نشانه نیز برای خود مراتب و تقسیماتی دارد. از این رو نشانه‌هایی را که در زندگی اجتماعی بشر به کار می‌رود می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱- نشانه‌های تصویری:

یعنی نشانه‌ای که میان صورت و مفهوم آن مشابهتی عینی و تقلیدی هست. نقش عکس بر صاحب عکس، نقشه‌ی جغرافیای بر منطقه‌ای از زمین. فقط به سبب مشابهت‌های ظاهری است که می‌توان از نشانه‌های اولی به نشانه دومی در آن پی برد.

۲- نشانه‌های طبیعی (عقلی و طبیعی):

نشانه‌ای است که میان صورت و مفهوم آن رابطه‌ی هم‌جواری یا تماس وجود دارد. مثلاً رابطه جای پا و رونده. میان لفظ

آخ و احساس درد. این رابطه از

مقوله‌ی علیت است. فرق اساسی این نشانه یا نشانه

وضع‌ی در این است که عملاً به قصد ایجاد ارتباط به وجود نیامده‌اند.

۳- نشانه‌های قرآدی:

یعنی نشانه‌ای که میان صورت و مفهوم آن همچنان رابطه هم‌جواری و پیوستگی وجود دارد، اما این رابطه بر حسب قرارداد است، نه ذاتی و خودبه‌خودی. پس بر مبنای قاعده‌ای جاری و مستعمل است (عرف و عادت) نه بر اساس مشابهت‌های تصویری یا وابستگی علت و معلولی. مانند دلالت لفظ اسب بر معنای اسب که اگر مسبوق بر قرارداد تصریحی یا تلویحی میان گوینده و شنونده نباشد، مفهوم نخواهد شد.

علاوه بر آنچه که گفته شده نشانه اجزایی نیز دارد:

اجزای نشانه:

هر نشانه دو لایه دارد. که یک لایه‌ی دیگر دلالت می‌کند. مثلاً صورت مفلوظ یا مکتوب اسب بر معنای اسب. لایه‌ی نخست دال و لایه‌ی دوم مدلول است و رابطه‌ی میان آنها را دلالت می‌نامند. دال را لفظ و مدلول را معنی هم می‌گویند. علاوه بر آنها در کنار هم قرار گرفتن دال و مدلول نشانه است و رابطه آنها دلالت.

پس برای رسیدن از نشانه به شیء یا عین خارجی باید از دو مرحله (دلالت) گذشت.

۱- دلالت دال بر مدلول

۲- دلالت مدلول بر شیء خارجی

مثلاً با شنیدن لفظ خانه به معنای خانه و از معنای خانه به خود خانه پی می‌بریم. نزد پاره‌ای از منطقیان- حتی زبان‌شناسان- مدلول با شیء خارجی یکسان است. اما باید دانست که مدلول همان شیء خارجی نیست. بلکه بر خود شیء خارجی تنها دلالت می‌کند. چنان‌که دال بر مدلول. مثلاً نمی‌توان در کلمه‌ی رختخواب خوابید یا با کلمه‌ی کار (چاقو) نمی‌توان پرتغال پوست کند. حتی بسیاری از کلمات در عالم خارج مصداقی ندارند. حروف اضافه، حروف ربط و افعال اسنادی و...

پس مسأله زبان دال و مدلول است و دلالت. نه مسأله‌ی عین خارجی یعنی واقعیت.

ابوالحسن نجفی می‌گوید: شک نیست که زبان و واقعیت رابطه مداوم با یکدیگر دارند. اما کلمه رابطه را چنان‌که همیشه گفته‌ایم، باید به معنای دقیق آن که متضمن تفاوت و فاصله است در نظر گرفت.

ساختار:

زبان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. اما آیا این مجموعه به صورت پراکنده و متفرق با یکدیگر ارتباط دارند؟ آیا هر جزء زبان می‌تواند با اجزای دیگر آن مرتبط نباشد؟ مجموعه نشانه‌های زبان یک کل مرتبط و منضبط می‌سازد که یک عنصر سازنده‌ی آن بر طبق قواعد و اصول خاصی که در هر زبان با زبان دیگر تفاوت دارد، به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند.

چنان‌که اگر یک جزء در هم ریزد، یا تغییر یابد، دیگر اجزاء به تبع آن درهم می‌ریزند و یا تغییر می‌یابند. در واقع تغییر هر کلمه تقدیر آن ساختار را متحول خواهد کرد. این مجموعه متشکل از اجزای همبسته را سوسور ساختار یا سیستم می‌نامد.

سوسور- بنیادگذار زبان‌شناسی جدید - به ویژگی وابستگی و پیوستگی اجزای این مجموعه اشاره کرده است و این وابستگی و پیوستگی را جزء اوصاف ذاتی زبان برشمرده است. یعنی شبکه درهم پیچیده و به هم پیوسته‌ای از فعل و انفعال متقابل مانند سلسله اعضای یک جسم آلی که علی‌رغم وظیفه‌ی جداگانه‌ای که بر عهده هر یک از آنهاست، در عین حال موجودیت هر کدام منوط به موجودیت دیگران است. چندان‌که از کل آنها چیزی به دست می‌آید که از حاصل جمع فرد فرد آنها بسی بیشتر و حتی چیز دیگر است. به گفته‌ی سوسور، رابطه میان شیء و خود شیء موقوف به عملی ذهنی است. اما بسیار پیچیده زیرا معنای یک کلمه دقیقاً وابسته به وجود یا عدم وجود کلمات دیگری است که در پیرامون فلان واقعیت خارجی دیگر گویی تازی تنیده‌اند. پس مجموعه کلمات و مفاهیم، فهرستی بر اساس افزایش و یا کاهش تشکیل نمی‌دهند، بلکه دستگاه مرتبط و منسجمی می‌سازد که شبیه تور ماهیگیری همه حلقه‌های آن به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند. چنان‌که اگر یک حلقه بگسلد، دیگر حلقه‌ها به تبع آن خواهد گسست. چنین وضعیتی قابل قیاس با وضعیت بازی شطرنج است که در آن تغییر مکان یک مهره موجب تغییر موازنه‌ی شبکه

روابط می‌شود. به قول او پس زبان، دستگاه منسجمی است که در آن هر جزء به جزء دیگری بستگی دارد و افزایش هر واحد تابع وضع ترکیبی آن است. کاستن و افزودن (کاهش و افزایش) در این روند به معنای جمع و تفریق نیست، بلکه به معنای تغییر ماهیت و تغییر عمل کل مجموعه است.

هستی «الف» نخست وابسته به جنبه‌ی عدمی آن است: یعنی «الف» پیش از آن که «الف» باشد، «ب» و «ج» و «د» و... نیست. بنا بر گفته او: «الف» چیزی است که دیگران نیستند.

پس هر کلمه بر آن‌که استقلالاً در درون خود دارد در واقع پیوستگی و همبستگی با کل مجموعه دارد و هستی در ابتدا به علت نبود دیگری است.

ویژگی‌های زبان:

اگر بپذیریم که زبان وسیله‌ای ارتباطی است مرکب از دستگاه نشانه‌ها، این تعریف شامل همه‌ی دستگاه‌های نشانه‌ای دیگر (راهنمایی و رانندگی...) هم می‌شود.

پس زبان باید ویژگی‌هایی خاص داشته باشد تا فصل‌میز آن را از دیگر دستگاه‌های نشانه‌ای باز نماییم. مهم‌ترین فصل‌میز آن این است که زبان بر خط جاری است.

(منظور خط هندسی است نه خط مکتوب). بنابراین دارای یک بعد است که آن را زنجیره کلام یا رشته‌ی سخن می‌گویند. یعنی کلمات مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند و به توالی در پی هم می‌آیند. با این خصوصیت است که چون به نوشته درآید، سطرهایی را به وجود می‌آورد. این خصوصیت خطی زبان، در حقیقت از خصوصیت صوتی آن ناشی می‌شود. یعنی رشته مسلسل کلام جبراً در زمان جاری است و زمان چندان‌که می‌دانیم دارای یک بعد است. در پرده نقاشی چنین نیست. غلامی راهنمایی و رانندگی دارای دو بعد است زیرا در سطح قرار دارد. مجسمه‌سازی دارای سه بعد است زیرا در فضا قرار دارد و از هر سو که بنگریم برای درک اجزای آن از هر مسیری که برویم اختلافی در معنای آن حاصل خواهد شد. این

خصوصیت زبان در

کتابت منعکس است.

کلام از زمان به مکان می‌رود. انتقال از زمان به مکان نتیجه‌ی دیگری به بار می‌آورد: امکان بازگشت به عقب. زیرا در زمان نمی‌توان به عقب بازگشت ولی در مکان می‌توان.

در نتیجه خط مستقیمی که زبان بر آن جریان دارد در عین حال یکسو هم هست. در واقع نتیجه صوتی ز

زبان این است که کلام به محض تلفظ یک به یک در فضا می‌میروند و ناپدید می‌شوند. پس نمی‌توان به الفاظ گفته شده بازگشت و دوباره آنها را شنید. مگر آن‌که مجدداً ادا شود.

اما کلماتی که به نوشته در می‌آیند تا زمانی که صفحه‌ی کاغذ از میان نرود باقی می‌مانند و همواره می‌توان آنها را خواند. اجزای زبان بر طبق قواعد صرف یا نحو با دستور زبان با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا بتوانند بر معانی دلالت کنند. این در وهله اول نقاشی از همین خصوصیت یک بعدی زمان است.

آیا زبان پدیده‌ای یکتاواخت است؟

نباید تصور کرد که زبان پدیده‌ای یک دست است. بلکه باید همیشه وابستگی متقابل ساخت‌های متفاوت را در درون هر زبانی در نظر گرفت. مسلماً برای هر جماعتی و هر فرد متکلمی از این جماعت یک واحد زبانی هست (مثل زبان هر شخصیت در نمایشنامه) اما این واحد مجموع، در اجرای کار ارتباطی خود دستگاه‌های متفاوت و متعددی دارد. هر زبانی دارای چندین دستگاه همزمان است که هر یک از آنها وظیفه جداگانه‌ای انجام می‌دهند. مراد از

وظیفه کاری است که شیء انجام می‌دهد یا به وسیله شیء (یا شخص) انجام می‌گیرد. به طوری که در بادی نظر چنین می‌نماید که آن شیء از بهر اجرای همین کار به وجود آمده است.

از سوی دیگر یک شیء ممکن است دارای استعمال و استفاده و نتیجه‌ای باشد متفاوت با وظیفه‌ی آن.

چنان که در زبان و امکان وجود هر شخصیت چنین است. مثلاً وظیفه‌ی ستون، نگه داشتن سقف است و نتیجه آن سایه انداختن یا تنگ کردن فضای اتاق، نیز می‌توان آن را برای

بالا بردن و دست نیافتن بر سقف مورد استعمال قرار و نیز آن برای تزئین و آرایش اتاق استفاده کرد.

پس می‌توان نگه داشتن را وظیفه اصلی ستون و دیگر امورا و وظایف فرعی آن دانست و یا وظیفه لباس حفظ تن از سرما (گرما) است و نتیجه آن پوشاندن تن، نیز برای سترعودت در مقابل نگاه دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد و از آن برای خودآرایی و جلوه‌گری استفاده می‌شود. پس وظیفه اصلی لباس و حتی علت وجودی آن حفظ

تن از ناسازگاری هوا و دیگر امورا و وظایف فرعی و بعدی آن است. بی‌شک در هر زبان یک وظیفه اصلی هست که به کار رفع

نیازهای روزمره می‌آید اما اصلیت و اولویت این عامل نباید عوامل فرعی و ثانوی را از نظر دور دارد. عناصر عاطفی زبان نیز در جای خود شایسته توجه و اهمیت‌اند. زبان‌شناس باید زبان را در همه وجوه

تفصیل بحث کرده و بعضی از آنها تا پانزده وظیفه یا بیشتر را تشخیص داده‌اند. اما همه‌ی این‌ها را می‌توان تأویل و تلخیص کرد و چکیده‌ای از آن را آورد:
وظایف اصلی:

- ۱- ایجاد ارتباط
- ۲- تکیه‌گاه اندیشه
- ۳- حدیث نفس
- ۴- ایجاد زیبایی هنری

بررسی این اصول چهارگانه- امید داریم- در مقاله دیگری واگشوده شود. منابع مورد استفاده در این مقاله:

1- Drama and Dramatic C.S.W. Dawson. The critical Idiom. First published 1970.

2- Modern criticism and theory. Edited by: David Lodge with Nigel wood. 1993.

۳- حق‌شناسی، محمدعلی- مقالات ادبی، زبان‌شناختی- چاپ اول- نیلوفر.

۴- احمدی- بابک- از نشانه‌های تصویری تا متن- چاپ دوم- مرکز. سوسور، فردینان- دوره زبان‌شناسی عمومی- مترجم کورش صفوی- انتشارات هرمس.

۶- لوریا، الکساندر- زبان و شناخت، مترجم حبیب‌اله قاسم‌زاده- انتشارات فرهنگیان.
۷- نجفی، ابوالحسن- مبانی زبان‌شناسی- انتشارات نیلوفر.

8- Julia Kristeva: The ethics of linguistics; criticism and theory. (مقاله)

گوناگون و در همه‌ی وظایف متعدد آن بررسی کند.

بدین گونه زبان که وظیفه اصلی‌اش ایجاد ارتباط یا رفع نیازهای روزمره یا به عبارت



دیگر اندیشه مکتوم و انتقال آن به دیگری است وظایف دیگری نیز انجام می‌دهد. زبان‌شناسان درباره این وظایف به